

بررسی رابطه «عشق و آفرینش»
در کشف الاسرار و عده‌الابرار میبدی

فاطمه اسماعیلی‌نیا^۱
دکتر حسن سلطانی^۲

چکیده

فلسفه آفرینش انسان و جهان، یکی از اساسی‌ترین مسائلی است که بشر همواره در پی کشف و شناخت آن بوده است. عارفان با استناد به برخی آیات قرآن که به حبّ اشاره دارد، معتقدند تنها عشق خداوند است که سبب خلقت انسان شده و سایر آفریده‌ها و هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای انسان خلق شده است. در متون مختلف عرفان و تصوف به طور مکرر به موضوع عشق خداوند به انسان و عشق انسان به خداوند پرداخته شده است. اثر کم نظیر کشف الاسرار و عده‌الابرار میبدی نیز از این لطیفه نهانی خالی نیست و با کندوکاو در تفسیر عرفانی آن از آیات قرآن مشخص می‌شود که میبدی همچون بسیاری از عارفان، عشق خداوند به انسان را منشأ آفرینش دانسته است. در این پژوهش سعی شده است با نگاهی تحلیلی، به بررسی دیدگاه میبدی درباره مسئله عشق و ارتباط آن با فلسفه آفرینش انسان پرداخته شود.

واژگان کلیدی: عرفان و تصوف، کشف الاسرار و عده‌الابرار، عشق و آفرینش.

f.esmaily_67@yahoo.com

h_soltani12@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۹۶/۲/۳

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ایلام

تاریخ دریافت

۹۵/۸/۳

مقدمه

بحث درباره فلسفه آفرینش و چرایی خلقت انسان و جهان، مسأله‌ای است که در علوم مختلف مطرح شده است. فلسفه آفرینش انسان موضوعی چند جانبه است که در کلام و فلسفه و عرفان به طور گسترده به بررسی آن پرداخته‌اند و از دید روان‌شناسی، اخلاق، جامعه‌شناسی، فلسفه دین و ... نیز می‌توان به آن نظر داشت. دقت و بررسی در آیات قرآن کریم و احادیث معصومین^(ع) نشان می‌دهد که به طور کلی هدف از آفرینش جهان هستی، انسان است و اوست که محور آفرینش است و آسمان‌ها و زمین و هر چه در آن‌ها است، برای انسان آفریده شده‌اند: «الذی جعل لکم الارض فراشاً و السَّماء مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَّكُمْ ...» (بقره/ ۱۹) و «هو الذی خلق لَکُم ما فی الأرض جمیعاً ...» (بقره/ ۲۹)

حال که خداوند آسمان‌ها و زمین و هر چه در آن‌هاست را برای انسان خلق کرده و آن‌ها را مستخر انسان قرار داده است و انسان، هدف آفرینش جهان هستی است، این سوال در ذهن پیدا می‌شود که هدف از آفرینش خود انسان چیست؟ آیات قرآن با تعبیر متعددی به فلسفه آفرینش انسان اشاره می‌کند: خلافت: «و اذ قال رَبُّکَ لِلْمَلٰئِکَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَه» (بقره/ ۳۰)، امتحان و آزمایش و ابتلاء: «و هو الذی خلق السماوات و الارض فی سِتَّةِ اَیَّامٍ لِّیَبْلُوکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا» (هود/ ۷)، عبادت و معرفت: «و ما خلقت الجنَّ و الإنس اِلَّا لِیَعْبُدُوْا» (الذاریات/ ۵۶) و رحمت و مغفرت، تقوا، تذکر، تشکر، تفکر، تعقل، هدایت، فلاح و رستگاری، رجوع و بازگشت از دیگر اهداف خلقت انسان در قرآن عنوان شده است.

مسأله آفرینش و عشق

محبت و عشق یکی از اصطلاحات قدیم صوفیه و یکی از اساسی‌ترین مفاهیم تصوف و عرفان است و تعریف و بحث درباره حقیقت و اقسام و مراتب آن یکی از عمیق‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث تاریخ تصوف عرفان است. لفظ «محبت»، لفظی عام است که معمولاً در مورد احساس انسان (یا گاهی حیوان) نسبت به انسان (یا حیوان) دیگر به کار می‌رفته است. اما در قرآن این لفظ در حق انسان و پروردگار، یعنی نسبت خلق و حق نیز به کار رفته است و صوفیه نیز خصوصاً به همین معنی توجه داشته‌اند. بنابراین، اصطلاح محبت نزد صوفیه به معنای دوستی انسان با خداوند یا لطف و عنایت خاص خداوند با بندگان بوده است. در قرآن مجید، واژه عشق به کار نرفته است و به جای این واژه، از کلماتی نظیر

محبت و مودت استفاده شده است: «و من آیاته أن خلق لكم أنفسكم أزواجاً لتسكنوا اليها و جعل بينكم مودة و رحمه إنَّ في ذلك لآيات لقوم يتفكرون» (سوره روم، آیه ۲۱)؛ «قل إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم و الله غفور رحيم» (سوره آل عمران، آیه ۳۱)

واژه عشق، در زبان معمولی تا حدودی مترادف لفظ محبت بوده و تا قرن دوم و سوم خصوصاً در مورد دوستی مرد نسبت به زن یا زن نسبت به مرد به کار می‌رفته است. بعداً در تصوف همان معنای محبت را به خود گرفته و گاه به معنای دوستی و محبت شدید یا مفرط نسبت به پروردگار به کار رفته است. محبت یا عشق، مفهومی کلی است که هم در نسبت میان مخلوقات با یکدیگر به کار برده می‌شود و هم در نسبت خلق با حق تعالی. محبّ و محبوب می‌توانند موجودات مختلف باشند، مثلاً هر دو می‌توانند حیوان باشند، مانند محبتی که ناقه به بچه خود احساس می‌کند، یا می‌توانند هر دو انسان باشند، مانند محبتی که مادر نسبت به طفل خود دارد یا محبتی که مؤمنان نسبت به یکدیگر دارند. در قرآن، خداوند از محبت خود نسبت به بندگان یا محبت بندگان خاص نسبت به خود یاد کرده است. چنانکه می‌فرماید: «يُحِبُّهُمْ و يُحِبُّونَهُ» (سوره مائده، آیه ۵۴). در «يُحِبُّهُمْ»، محبّ خداوند است و محبوب، بندگان اند و در «يُحِبُّونَهُ»، محبّ، بندگان هستند و محبوب، خداوند است.

در کتب عرفانی در تعریف عشق چنین آمده است: عشق، زیادت در دوستی و آتشی است که در دل عاشق حق - تعالی - شعله می‌کشد و جز حق را می‌سوزاند. این عشق امر الهی و آمدنی است، نه آموختنی. (نسفی، ۱۳۸۴: ۱۶۰)

صوفیه، محبت را به اعتبار ماهیت و یا هویت طرفین محبت، یعنی محبّ و محبوب، به انواع مختلفی تقسیم کرده‌اند. یکی از این انواع، تقسیم محبت به محبت طبیعی و محبت الهی است. محبت طبیعی، محبتی است میان خلق، این نوع محبت را محبت یا عشق مخلوق نیز نامیده‌اند. محبت الهی، محبتی است میان انسان و پروردگار، در جایی که محبّ انسان باشد و محبوب، پروردگار. این نوع محبت را گاهی محبت یا عشق خالق نیز نامیده‌اند. تصوف، مسلکی دینی و معنوی است و صوفی اساساً با نسبت میان خود و پروردگار سر و کار دارد. همه تلاش صوفی همه برای آن است که به خداوند نزدیک شود و او را بشناسد. بنابراین، محبتی که در اساس مورد توجه ایشان بوده است یا محبت خداوند با بندگان بوده

یا محبت‌بندگان با خداوند. صوفیه در مورد محبت میان خلق و حق به محبت‌پروردگار نسبت به بندگان توجه بسیار داشته‌اند و حتی آن را اصل محبت‌بندگان به خداوند دانسته‌اند.

یکی از نخستین موضوعاتی که موجب گسترش مفهوم عشق الهی در تصوف گردید، ازلی بودن عشق بود. «مفهوم عشق ازلی در تصوف با دو موضوع مابعدالطبیعی ارتباط دارد: یکی موضوع میثاق و دیگری موضوع محبت خداوند با بندگان. میثاق، مفهومی است قرآنی که در قرآن چندبار به آن اشاره شده است. یکی از آن‌ها آیه ۱۷۲ سوره اعراف است که خداوند در آن از عهدی یاد کرده است که با ذریه بنی آدم بسته است. در این آیه می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (اعراف/۱۷۲). صوفیه با استناد به این آیه، موضوع ازلی بودن محبت را مطرح کرده‌اند. آنان در تفسیر این آیه، میثاقی را که ذریات بنی آدم با پروردگار بسته‌اند، میثاق عشق دانسته‌اند و چنین گفته‌اند که خداوند با ارواح بنی آدم عهد بسته است که آیا من محبوب شما نیستم و ایشان پاسخ داده‌اند آری. این میثاق، پیش از ورود ارواح به عالم اجسام یا عالم ناسوت، یعنی در ازل، بسته شده است و به این دلیل، محبت انسان به پروردگار محبتی است ازلی و فطری. محبتی که بندگان و به خصوص اولیاءالله در دنیا نسبت به خداوند پیدا می‌کنند در واقع، همان محبت ازلی است و نتیجه تجدید همان پیمان یا وفای به آن است. متکلمان مسلمان، آفرینش را از عدم می‌دانند که قدرت و اراده خداوند، علت ایجاد آن است. فیلسوفان، آفرینش را مبتنی بر مراتب عقلی می‌دانند و با استفاده از قاعده «الواحد لایصدر عنه إلا الواحد» ساختار هستی را ساختاری خطی تلقی می‌کنند که از خداوند واحد رو به پایین آمده است. اما عارفانی که معتقد به وحدت وجودند، پیدایش عالم را حاصل تجلی عشق الهی به ذات خود و اسماء و صفات خود می‌دانند. به اعتقاد عین‌القضات همدانی، عشق بر سه گونه است: عشق کبیر که همان عشق خداوند به انسان است؛ عشق صغیر که عشق بندگان به خداست و عشق میانه که از این گونه به رمز یاد می‌کند. (عین‌القضات، ۱۳۷۰: ۲۰۲)

عارفان با استناد به آیه «يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» آغاز و سرچشمه عشق را از طرف خداوند می‌دانند با این استدلال که ابتدا او بندگان را دوست داشت و به موجب این، آنان نیز او را

دوست گرفتند. از نظر عارفان، آفرینش تجلی حُسن خداوند است، چون خداوند خواست شناخته شود، عشق آغاز شد و در نتیجه آن، مخلوقات را خلق نمود.

عشق دو ساحت دارد: از یک سو اشتیاق گنج پنهان است که می‌خواهد در موجودات تحقق یابد تا بدانها و برای آنها آشکار شود، از سوی دیگر عشق و اشتیاق موجودات به خدا یا عشق خدا به خویشتن خویش است، چون خدا خالق و مخلوق، عاشق و معشوق با هم است این دو حرکت عشق خدا به ظهور در موجودات، و عشق موجودات و گرایش آنها به یگانه شدن با اسماء که خود مظهر تجلی آنها هستند با دو قوس نزول و صعود که یکی از آنها مثال فیضان پایدار وجود و دیگری مظهر بازگشت به سوی ربوبیت است، تطبیق می‌کند. قوس اول معرفت خلقی است در فیضان همواره و بی‌وقفه، قوس دوم بیانگر رستخیز موجود است و بازگشت‌شان به علت آغازین و انجامین آنهاست. (شایگان، ۱۳۷۳: ۴۰۱)

ابن عربی بر خلاف فلاسفه، ساختار هستی را ساختار خطی نمی‌داند که از «واحد» رو به پایین آمده باشد. به نظر او، هستی دایره‌ای است که مرکز و محیطی دارد. مرکز آن «الله» است و محیط این دایره، پدیده‌های عالم هستی می‌باشند که عاشقانه او را در برگرفته‌اند. او معتقد است: «حق تعالی زیباست، زیبایی ذاتاً معشوق است. اگر خدا در صورت جمال تجلی نکرده بود، جهان پدیدار نمی‌شد. بیرون آمدن جهان به سوی هستی، از رهگذر آن عشق بود. اصل حرکت جهان عشقی بوده است و این حال همچنان ادامه یافته است.» (ابن عربی، بی‌تا، ۲: ۶۷۷)

بسیاری از عارفان معتقدند: «حق است که نخست صلاهی محبت در انداخته، شور عشق برانگیخته، آدم خاکی را سبق محبت آموخته است؛ زیرا به اعتقاد صوفیان و برخی فلاسفه، عاشق و معشوق بالذات اوست که بر خود تجلی کرد و به جمال بی‌نهایت و اسماء و صفات خویش (که حجاب‌های ذات حق‌اند)، عشق ورزیدن آغازید و تخم عاشقی و معشوق پرستی در مزرعه دل‌ها افکند و انسان را (که آئینه جمال نمای حق است) به مثابه مرآت جمال و جلال خویش قرار داد.» (ستاری، ۱۳۸۵: ۴۷) پس، اصل محبت و ریشه عشق، خداست و عشق را پروردگار که خود ذات عشق یا عشق مطلق است؛ در ازل بنیاد نهاد؛ یعنی به مقتضای «فاحببتُ أن أعرف»، خلق را در وجود آورد و شراب عشق در کام جان‌شان ریخت.

رابطه عشق و آفرینش در کشف‌الاسرار و عده‌الابرار

تفسیر کشف‌الاسرار و عده‌الابرار از تفاسیر مهم عرفانی قرن ششم هجری است که به قلم ابوالفضل رشید الدین میبدی از عرفای بزرگ قرن ششم پدید آمده است. تفسیر کشف‌الاسرار در سه نوبت انجام شده است: نوبت اول ترجمه لفظ به لفظ آیات قرآن است. نوبت دوم تفسیر روایی آیات است و در نوبت سوم از بین آیاتی که در دو نوبت پیشین تفسیر شده، آیاتی که با ذوق و بینش عرفانی هماهنگی و مناسبت بیشتری دارند، مطابق با اعتقادات صوفیه تفسیر می‌شود. به عقیده میبدی، «دوستی سه منزل است: هوی- صفت تن، محبت- صفت دل، عشق- صفت جان. هوی به نفس قائم، محبت به دل قائم، عشق به جان قائم. نفس از هوی خالی نه، و دل از محبت خالی نه، و جان از عشق خالی نه. عشق مأوای عاشق است، و عاشق مأوای بلاست، عشق عذاب عاشق است و عاشق عذاب بلا. این عشق که صفت جان آمد، نیز بر سه قسم است: اول، راستی؛ میانه، مستی؛ آخر، نیستی. راستی عارفان راست، مستی والهان راست، نیستی بیخودان راست.» (میبدی، ج ۲؛ ۹۴)

ازلی بودن عشق (تقدم عشق خالق بر مخلوق):

ازلی بودن عشق الهی و ابتدائیت عشق خداوند به بندگان از جمله مضامینی است که به طور مکرر در کتاب کشف‌الاسرار و اندیشه میبدی آمده است. میبدی معتقد است که همین ازلی بودن عشق است که موجب گشت آدمی پیش از وجود از رقم محبت الهی برخوردار باشد و همین عشق ازلی بود که او را از مرحله نابود به جایگاه بود و هستی ارتقا بخشد:

«و الهکم الة واحد- نه عالم بود و نه آدم، نه رسوم و آثار بود، و نه در دار دیار، که او کارساز و خداوند مهرکار بود، رقم دولت بر تو می‌کشید و به دوستی خود می‌پسندید، و تو هنوز در عدم! ای بوده مرا و من تو را نابوده!» (میبدی، ج ۱؛ ۴۴۰)

در کشف‌الاسرار بارها سخن از محبت خداوند نسبت به بندگان به میان آمده است و این موضوع که متقاضی عشق ابتدا خداوند بوده است که محبت خود را به آدم خاکی ابراز نموده است و عالم را برای او خلق کرده است:

«ذلک قوله: - کتب فی قلوبهم الایمان- چنانستی که الله گفت: بنده من؟ نقش ایمان در دلت من نبشتم، عطر دوستی من سرشتم، فردوس از بهر تو من نگاشتم، دلت به نور

معرفت من آراستم، شمع وصل من افروختم، مهر مهر بران دل من نهادم، رقم عشق در ضمیرت من زدم.» (میبدی، ج ۱: ۵۴)

میبدی برای اثبات دیدگاه خود در بیان ازلی بودن عشق خداوند و تقدم عشق خداوند بر بندگان، به آیات قرآن و احادیث استناد می‌کند:

الف) آیه «يُحِبُّهُمْ وَ يَحْبُوْنَهُ»

محبت سرّ آفرینش و علت آن است و منظور از آفرینش، ظهور حق در ممکنات و تجلی او در آنهاست. از دیدگاه میبدی، نخستین انگیزه آفرینش از سوی خدا این بوده است که عشق خدا نسبت به خود، باعث پیدایش عشق به انسان‌ها شده است و همین عشق است که موجب خلقت آدمی و شرافت او نسبت به دیگر مخلوقات شده است. میبدی با استناد به آیه «يُحِبُّهُمْ وَ يَحْبُوْنَهُ» به ماجرای عاشق بودن خداوند بر بندگان اشاره دارد. در این آیه، در سیر نزول یعنی یحبه که عشق حق به خلق است، خداوند عاشق است و انسان، معشوق و در سیر صعود یعنی یحبونه که عشق خلق به حق است، انسان عاشق است و خداوند، معشوق: «حق جلّ جلاله همه عالم بیافرید فلک و ملک، عرش و کرسی، لوح و قلم، بهشت و دوزخ، آسمان و زمین، و به این آفریده‌ها هیچ نظر مهر و محبت نکرد، رسول بایشان نفرستاد و پیغام به ایشان نداد و چون نوبت به خاکیان رسید که برکشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل و معادن انوار اسرار، به لطف و کرم خویش ایشان را محل نظر خود کرد، پیغامبران بایشان فرستاد. فرشتگان را رقیبان ایشان کرد، سوز مهر در سینه‌ها نهاد، آتش عشق در دلها افکند، خطوط ایمان بر صفحه‌های دلهاشان نبشت و رقم محبت بر ضمیرهاشان کشید که: "يُحِبُّهُمْ وَ يَحْبُوْنَهُ"» (میبدی، ج ۷: ۵۲۷)

به عقیده میبدی، عشق الهی سبب شد تا آدمی از بدو وجودش، مورد کرم خداوند قرار گیرد و خصوصیت عشق که از دیگر مخلوقات پنهان و مستور شده بود، بر وجود آدمی آشکار گردد:

«قوله: "ثُمَّ انْشَأَنَاهُ خَلْقًا آخَرَ" - به زبان اشارت بر ذوق ارباب مواجید و معرفت این باز خاصیتی دیگر است و خلعتی دیگر که بنده مؤمن را داد پس از کمال عقل و تمیز، و آن آنست که چون نقطه خاک را قرطه وجود بر قضیت کرم درپوشید، آن سرّ محبت که در ستر غیرت بود بر وی آشکارا کرد که: "يُحِبُّهُمْ وَ يَحْبُوْنَهُ"» (میبدی، ج ۶: ۴۲۵)

ب) آیه میثاق و عهد الست

منظور از آیه میثاق، آیه ۱۷۲ سوره اعراف است که خداوند در آن از عهدی یاد کرده است که با ذریّه بنی آدم بسته است. خداوند در این آیه می‌فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» (اعراف/۱۷۲). در کشف‌الأسرار، برگزیده شدن آدمی و اختصاص تشریف و خلعت محبت و عشق ازلی خداوند به او، کرامت و عنایت ویژه پروردگار نسبت به انسان قلمداد شده و آدمی در برابر این پیمان و امانت الهی مسئول است:

«قوله تعالى: "و لقد كرمنا بني آدم" بزرگوار تهنیتی و تمام تشریفی و عظیم کرامتی که الله تعالی جلّ جلاله با مؤمنان فرزندان آدم کرد که در بدو کار و مفتتح وجود روز میثاق ایشان را در قبضه صفت جای داد و ایشان را به نعت لطف محل خطاب خود گردانید و با ایشان عهد و پیمان دوستی بست.» (میبیدی، ج ۵: ۵۹۷)

ج) حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً ...»

اعتقاد نویسنده کشف‌الأسرار بر این است سرّی که خداوند در درون انسان‌ها قرار داده، همان ودیعه عشق است که به عنوان گوهری در گنجینه سینه آدمی نهاده شده است و مقصود خداوند از نهادن این ودیعه ارزشمند در درون آدمی، اظهار محبت و عشق خود به آدمی است تا اغیار نتوانند به آن راه یابند:

«احدیت می‌گوید: سرّ من سرّی استودعته قلب من احببت من عبادی- گفت بنده‌ای را برگزینم و به دوستی خود بپسندم، آنکه در سویدای دلش آن ودیعت خود بنهم، نه شیطان بدان راه برد تا تباه کند، نه هواء نفس آن را ببندد تا بگرداند، نه فریشته بدان رسد تا بنویسد.» (میبیدی، ج ۱: ۳۲۸)

در جهان‌بینی عرفانی، راز خلقت جهان که عرفا از آن به تجلی تعبیر می‌کنند، همان عشق است. عارفان با تکیه بر حدیث قدسی «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف»، خداوند را عاشق خود دانسته که در نتیجه این عشق ذات حق به خود، انسان‌ها را به منزله آینه و تجلی گاه جمال خود آفرید. در کشف‌الاسرار با بیان مناجات حضرت داوود با خداوند، حدیث کنز به عنوان هدف و غایت خلقت آدمی عنوان شده است؛ معنای حدیث كنت كنزاً مخفياً این است که حق یا ذات عشق، پیش از وجود مخلوقات،

خود عشق، عاشق و معشوق بود و به خود عشق می‌ورزید، خواست که به دیده معشوقی، جمال خویش بنگرد، آدم را به صورت خود آفرید:

«داوود پیغامبر در مناجات خویش گفت: الهی جلال لم یزل منعوت به نعت کمال، موصوف به صفت استغنا از همه مستغنی و به نعت خود باقی، نه تو را به کس حاجت و نه تو را از کسی یاری و معونت، این خلق چرا آفریدی؟ و در وجود ایشان حکمت چیست؟ جواب داد که یا داوود، "كنتُ كنزاً مخفياً فاحببتُ أن أعرف" گنجی بودم نهان، کس مرا ندانسته و نشناخته، خواستم که بدانند و دوست داشتم که مرا بشناسند.» (میبدی، ج ۶: ۴۷۷)

دلایل عشق خداوند نسبت به بندگان

الف) رحمت و مغفرت

میبدی دلیل عشق پروردگار به انسان‌ها را در رحمت و مغفرت خداوند جست و جو می‌کند. وی معتقد است عشق خداوند به آدمی، موجب عفو و درگذشتن از خطاهای آدمی و نادیده گرفتن عصیان‌ها و لغزش‌های اوست:

«در پرده دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود، چنانستی که الله گفتی ما ایشان را چون در وجود آوردیم و دانستیم که از ایشان عثرات و زلات بود، نخست بساط محبت بگسترانیدیم و این نداء کرامت دادیم که: "یحبههم و یحبونه" تا آنچه ایشان کنند به حکم محبت از ایشان مرفوع و مدفوع بود.» (میبدی، ج ۷: ۷۸)

ب) نیکی، محبت و مهربانی

عارفان حرکت عالم و پیدایش عالم را در نتیجه حرکت حبّی دانسته‌اند؛ به این معنی که اگر محبت الهی نبود عالم و در رأس آن آدمی در عین خارج ظاهر نمی‌شد و با توجه به اینکه نفس رحمانی حق، عالم را پدیدار ساخت، اصل و اساس این نفس، محبت است. (قیصری، ۱۳۸۶: ۱۱۲۸) در کشف الأسرار، میبدی، نیکی و عشق خداوند را منشأ پیدایش آدمی می‌داند و معتقد است اگر عشق خداوند نسبت به انسان‌ها نبود، هیچ گاه آدمی در کسوت وجود در نمی‌آمد:

«اگر نه برّ او بودی رهی را چه جای تعبیه سرّ او بودی، و نه منتّ او بودی رهی را چه جای وصل او بودی، رهی را بر درگاه جلال چه محل بودی. و نه مهر او بودی رهی آشناء

لم یزل چون بودی؟» (میبیدی، ج ۱: ۲۷)

و:

«بندۀ من یک نشان مهربانی ما آن است که نخست ما ترا یاد کردیم، پس تو ما را یاد کردی، ألم أَحَبَّکَ قبل أن تحبّنی، نخست من تو را خواستم، پس تو مرا خواستی.» (میبیدی، ج ۱، ۴۲۰)

ج) تجلّی و تماشای جمال خود در آینهٔ خلق

به عقیدهٔ صاحب کشف‌الاسرار، چون ذات خداوند کمال مطلق است و کمال و جمال او لایتناهی است و از آنجا که خداوند به جمال و کمال خود ادراک دارد، پس خداوند، در اصل عاشق ذات خود است و در نتیجهٔ این دلباختگی به خود است که انسان را به عنوان تجلی گاه جمال خود خلق نمود. میبیدی با اشاره به ماجرای آفرینش آدمیان از خاکی پست و بی‌ارزش، افتادن اکسیر محبت و عشق خداوند به این مُشتی خاک را سبب اعتلا و ارجمندی آدمی می‌داند:

«نگر تا به چشم حقارت در نهاد خاکیان ننگری، که ایشان مقبول شواهد الهیتند و منبع اسرار فطرت ازل، اول مُشتی خاک بود آلوده، در ظلمت کثافت خود بمانده، در تاریکی نهاد خود متحیر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت، خاک عنبر گشت و سنگ گوهر گشت، شب روز شد و روز نوروز شد و بخت فیروز شد. تقاضایی از پردهٔ غیب به صحرای ظهور آمد، بر همه عالم بگذشت به کس التفات نکرد، چون به سر خاک آدم رسید عنان بازکشید، نقاب از جمال دلربای برداشت و گفت: ای خاک افتاده و خویشتن را بیفکنده مَنّت آمده‌ام، سَرِ ما داری؟» (میبیدی، ۲۵۳۷: ج ۶؛ ۸۶)

نتیجهٔ پژوهش

مسألهٔ آفرینش انسان و بحث در چون و چرایی و هدف از خلقت آدمی، یکی از اساسی‌ترین مسائلی است که در طول اعصار مختلف مورد پرسش قرار گرفته است. متکلمان اسلامی و فلاسفه و فقیهان پاسخ‌های متعددی برای این مسأله بیان کرده‌اند. در این میان، عارفانی که بنای اعتقادات خود را بر مشرب عشق قرار داده‌اند، معتقدند سبب آفرینش آدمی، چیزی نیست جز عشق خداوند به انسان‌ها. اثر عرفانی کشف‌الاسرار و عده‌الابرار میبیدی، یکی از شروح عرفانی قرآن کریم است که در تفسیر آیات مربوط به آفرینش و

خلقت، بر عقیده خلقت بر مبنای عشق الهی، اصرار می‌ورزد. در این اثر، به طور مکرر از ازلی بودن عشق الهی و ابتدائیت عشق خداوند بر بندگان و عاشق بودن او بر انسان سخن به میان آمده است. وی با استناد به برخی آیات قرآن که به حبّ و محبّت اشاره دارد، معتقد است تنها عشق خداوند است که سبب خلقت انسان شده است و سایر آفریده‌ها و هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است برای انسان خلق شده است.

کتاب‌نامه

قرآن مجید.

- ابن عربی، محیی‌الدین محمدبن علی. بی‌تا. *الفتوحات المکیه*. ۴ جلد. بیروت: دار صادر.
- ستاری، جلال. ۱۳۸۵. *عشق صوفیانه*. چاپ چهارم. تهران: نشر مرکز.
- شایگان، داریوش. ۱۳۷۳. *هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی*. ترجمه باقر پرهام. تهران: نشر فروزان.
- عین‌القضات همدانی. ۱۳۷۰. *تمهیدات*. به تصحیح عفیف عسیران. چاپ سوم. تهران: کتابخانه منوچهری.
- قیصری، داود. ۱۳۸۶. *شرح قصص الحکم*. به کوشش جلال‌الدین آشتیانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. ۲۵۳۷. *کشف الاسرار و عده‌الابرار*. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نسفی، عزیزالدین. ۱۳۸۴. *انسان کامل*. باتصحیح و مقدمه ماریژان موله. چاپ هفتم. تهران: انتشارات طهوری.

Holy Quran.

Ibn Arabi, Mohi-ud-Din Muhammad Ali, *Futuh al-Makkiyya*. 4 vols. Beirut: Dar Sader. Without date.

Stari, Jalal. *Ishg-e Sofianeh*. 4th Edition. Tehran: Markaz Publications. 1385.

Shayegan, Dariush. Henry Corbin, the Horizons of Spiritual Thinking in Iranian Islam. Translated by: Bagher Parham. Tehran: Fruzan Publications. 1373.

Ayn al-Quzat Hamadani. *Tamhidat*. Corrections by Afif Asiran. Third Edition. Tehran: Manouchehri library. 1370.

Ghaisari, Davood. *Fusus al-Hekam* description. By Jalal al-din Ashtiani. Tehran: Scientific and Cultural Publications. 1386.

Meybodi, A. Rashid al-Din. *Kashf al-Asrar and Oddat al-Abrar*. By Ali Asghar Hekmat. Third Edition. Tehran: Amir Kabir Publications. 2537.

Nasafi, Azizuddin. *Ensan Kamel*. Corrections and Introduction by Maryzhan Mole. 7th Printing. Tehran: Tahoori Publications. 1384.